

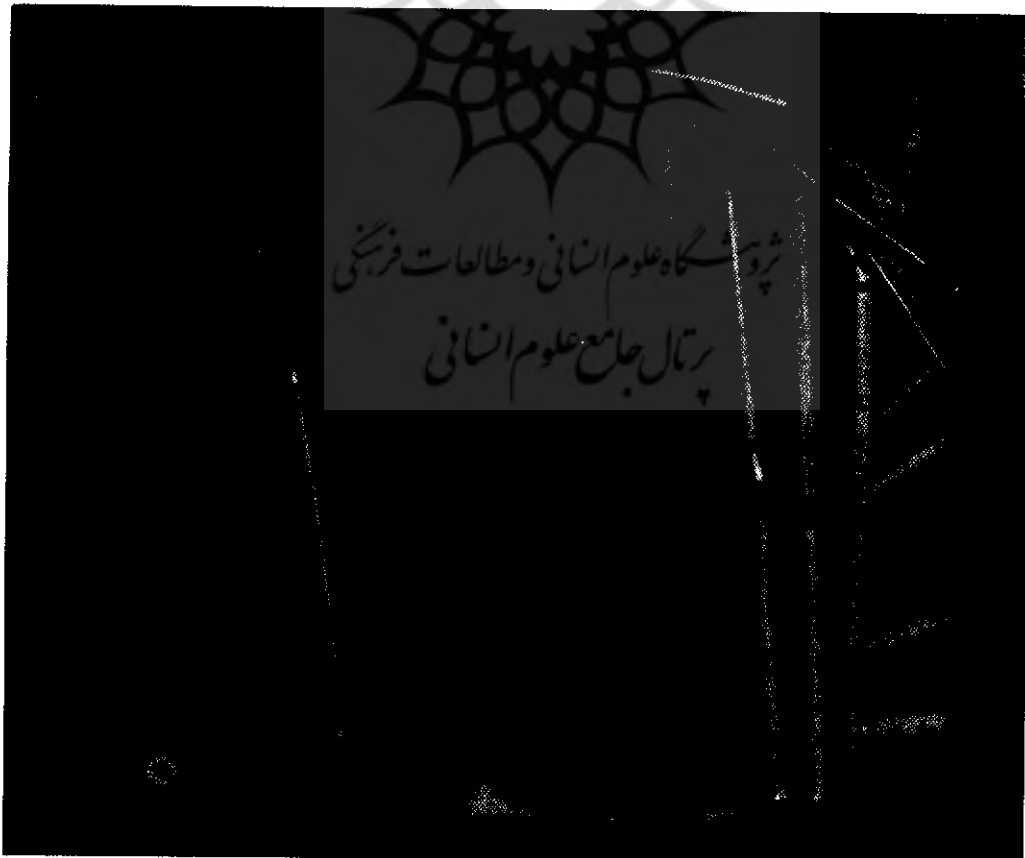
خورشیدهای سیاه پرسترسرخ

تصویرگر کتاب و پوستره‌های تبلیغاتی و تجاری بود و تصویرهایی برگرفته از عناصر و حوادث عینی روز، با آمیزه‌ای از خیالپردازی و ساده‌سازی انتزاعی برای کتاب‌ها و مراکز تجاری می‌کشید و این کار را تا حدود بیست و هفت - هشت سالگی ادامه داد. اما دیدار از چند نمایشگاه نقاشی و آشنایی اجمالی با آثار نقاشان پیشرو آن زمان، او را متوجه نقاشی کرد. «او در سال ۱۹۰۷، حرفه تصویرگری خود را کنار

در میان هنرمندان نیمه اول قرن بیستم آمریکا، پیشتازان دگرگون‌ساز بیشتری بودند که در روند کارکردی هنرمندان دهه‌های بعد، تأثیر بسزایی گذاشتند. در این میان «آرتور گر فیلد داو» (۱۸۸۰-۱۹۴۶)، به دلیل تداوم آزمایشگری‌ها، جسارت در تغییر و دگرگون‌سازی فرم و ترکیب کار و تبدیل عینیت طبیعی اشیاء و چشم‌اندازها به فرم‌های بدیع و نامأنوس انتزاعی، جایگاه خاصی دارد. او در ابتدا

در نیمه اول قرن بیستم
هنرمندان

● رحمان
احمدی ملکی





در آن‌ها بچشم می‌خورد، هرچند که در عین حال، همان قدر به تصویر بدون شیء نزدیک هستند که نقاشی‌های همان دوره «کاندینسکی»، یعنی کسی که داو با کارهایش آشنایی داشت. او طی دوره آموزشی‌اش، با بیشتر هنرمندان سبک‌های مدرن اروپا، به ویژه نقاشان انتزاعی آشنا شده و به نحو فوق‌العاده‌ای، تجربیات آن‌ها را دریافته و با بینش شخصی خویش درآمیخته بود.

«او به زودی به ضرورت بازگشت به درجه بالاتری از شبیه‌سازی پی برد، ولی در سراسر عمرش، به جای شکل‌های خارجی طبیعت، به نیروهای معنوی آن توجه داشت. او نیز همانند بسیاری از نقاشان امریکایی، تحت تأثیر پیدایش سوررئالیسم اروپایی در دهه ۱۹۲۰، بیشتر ۱۹۲۹ قرار داشت، ولی شیوه خیالپردازی‌اش، بیشتر به رمانتیسم امریکایی «آلبرت رایدن» (۱۸۴۷-۱۹۱۷)، یا سمبلیسم «اودیلون ردون» (۱۸۴۰-۱۹۱۶) نزدیک بود. در سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۳۹، خیالپردازی او به اوج خود رسید، منظره‌هایش ظاهر هیولای صورت‌مورد علاقه او را پیدا کردند و خورشید یا ماه نیز با نمای چشم بزرگ یک سیکلوب (از جمله تابلوی «قایق درهم شکسته - خلیج اویستر»، ۱۹۳۱) نشان داده شدند.» (۲) تابلوی «قایق شکسته - خلیج اویستر»، اندازه مستطیل کشیده دارد و شکل غالب آن، دارای حالت

گذشت و راهی پاریس شد تا تحولات جدید نقاشی آن روز جهان را که نبض آن هنوز به مقدار زیاد در اروپا و به ویژه فرانسه می‌تپید، شاهد باشد. او در اقامت حدود دوساله خویش در پاریس، به سرعت دستاوردهای هنر مدرن را جذب کرد و یکی از پیشگامان نقاشی انتزاعی در امریکا شد. با این حال، حتی در واپسین نقاشی‌های او چون «برآمدن ماه کامل» (۱۹۳۷)، «شکل انتزاعی آسیاب» (۱۹۳۸)، و «دورنمای تونل» (۱۹۳۸)، می‌توان وابستگی او را به صور طبیعی باز شناخت.» (۱) داو هیچ وقت نشانه‌های ترکیب طبیعی را به طور کامل از آثار خویش کنار نگذاشت؛ به نظر می‌آید که او کمپوزیسیون‌هایی از چشم‌اندازها و اشیاء پیرامون خود برمی‌گزید، آنها را ساده‌سازی و جابه‌جا می‌کرد، تغییرشان می‌داد و با حذف جزئیات و عناصر فرعی، صورتی انتزاعی به آن‌ها می‌داد و به شکل سطوح رنگی تخت و متزاع، بر بوم خویش منتقل می‌ساخت.

او پس از بازگشت به آمریکا، در سال‌های بعد از ۱۹۰۸، نقاشی‌هایی کشید که خود نام «نقاشی انتزاعی» بر آنها نهاد. این آثار نشان می‌دهند که حتی از همان ابتدا، با وجود نگرش و تلقی انتزاعی داو، نقاشی‌هایش همچنان دارای ته مانده‌ای از مضمون بوده و مختصر نشانی از موضوع - اشاراتی به ساختمان‌ها یا مناظر -



را می‌شکند. زردها و قرمزهای کشیده و شیارگونه زمینه که به جلا و درخشندگی از پشت سر، خود می‌نمایند، بر تیرگی گردی سیاه تاءکید می‌کنند. آبی‌های پایین به مانند آسمان بی‌ستاره شبی ظلمانی، مات، تیره و خشتی هستند.

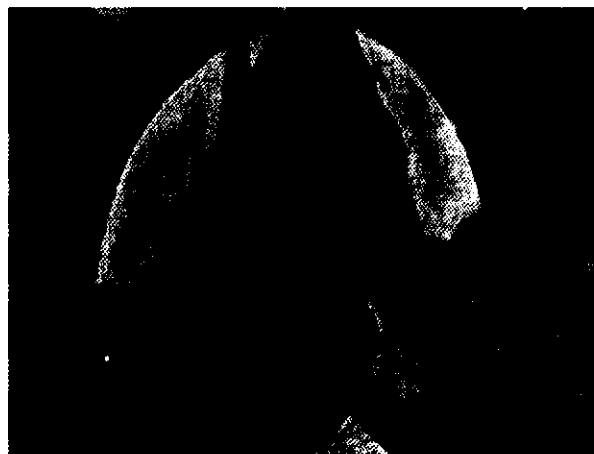
ترکیب بندی کلی اثر از نوعی تقارن بارز بیرونی می‌کند و شکل قرینه وار تابلو، شاید اولین موضوعی باشد که به چشم می‌خورد، اما ارتباط قسمت‌های مختلف تابلو، کیفیت فاصله و انطباق سطوح، همچنین روش‌های ظریف قرینه شکن (که در نگاه‌های بعدی به چشم می‌آیند)، به گونه‌ای ماهرانه مورد استفاده قرار گرفته‌اند که این تقارن شکل، هیچ حالت چشم‌آزاری را در ذهن تماشاگر ایجاد نمی‌کند و حتی به آن صورت دیده نمی‌شود.

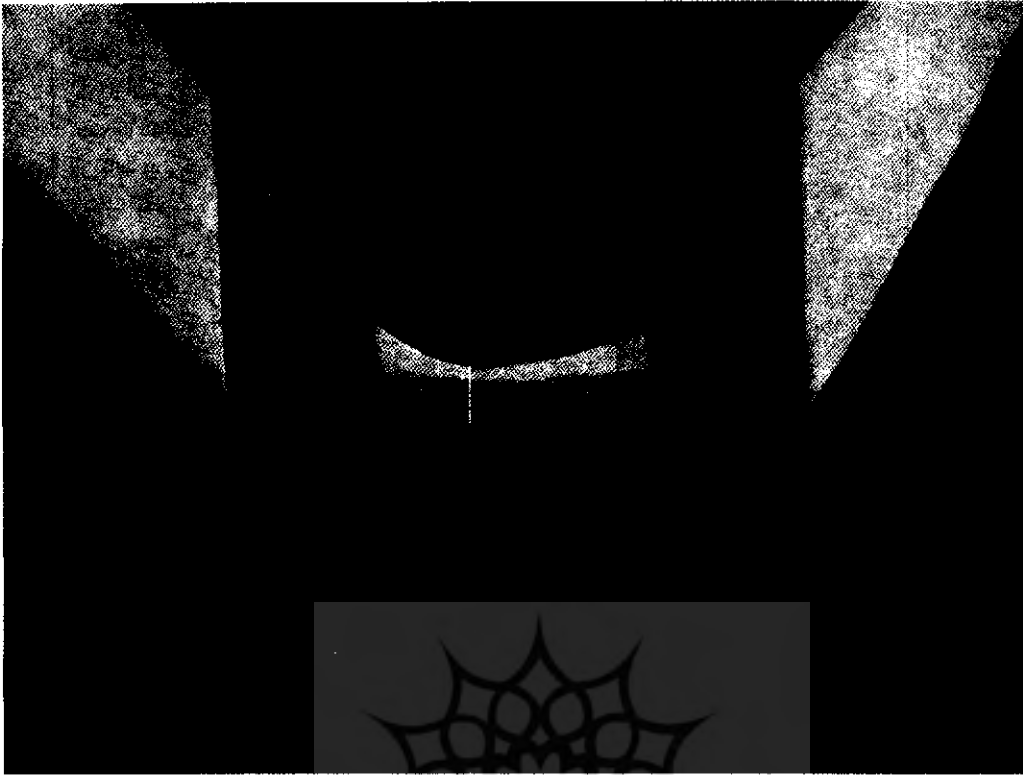
در این اثر، بیشتر از دیگر آثار داو، نوعی سلامت و سیاست بیان، با قدرت تجرید مناسب و غیرمتکلفانه عجین شده‌اند، در حالی که در بعضی از آثار دیگر هنرمند از جمله «نورنمای تونل»، که در آن نیز تقریباً از همین نوع رنگ و فرم متنوع استفاده شده، جاافتادگی و بی‌تکلفی بیان پرده «آن سرخه» دیده نمی‌شود به نظر می‌رسد که این تابلوها تحت تاءثیر انگیزه یا مقوله‌ای متکلف به وجود آمده یا به سان پله‌های آزمایشی هستند که باید به تکرار اجرا شوند تا ناخودآگاه خشتی و نگاه مستقل درونی هنرمند به پرده‌های پخته‌ای چون «آن سرخه» برسد.

سه گوش دارد. لاشه شکسته و به هم ریخته قایق، از شکل اصلی خود برآمده، زایده‌ها و تغییراتی پیدا کرده است و به نظر می‌رسد که این زایده‌ها در جهت ضرورت شکل تجسمی اثر بوده و برای برقراری ارتباط بین عناصر، تقسیم سطوح خالی نقش‌مایه، و ایجاد تحرک و تنوع سطوح، کشیده شده‌اند و جزء شکل طبیعی قایق یا کشتی در هم شکسته نیستند. قسمت‌هایی از زوایا و گوشه‌ها، به گونه‌ای ساییده و گرد شده که گویی قایق سال‌ها بر زیر دریا در مسیر امواج خروشان آب و ماسه فرار گرفته است. شکل کلی تیرگی هیولا و شن، بیشتر از قایق، به تنه زاییده‌دار درختی تنومند می‌ماند که کارگاه طبیعت آن را در خود تغییر داده و به شکل و هم‌آلود فعلی‌اش برآورده است. سنگینی ترکیب بندی، در قسمت پایین قرار دارد و تنوع تیره روشنی رنگ‌ها اندک است.

در سال‌های بعد، داو تلاش‌های آزمایشگرانه خود را ادامه داد، ولی «نقاشی‌های او تا دهه ۱۹۴۰، یعنی زمانی که او دست به تجربه در زمینه انتزاعی‌گرایی هندسی زد، تغییر چندانی نکرد. حتی در انتزاعی‌ترین آثارش مثل «آن یکی که قرمز است» (۱۹۴۴)، نیز حس طبیعت ارگانیک و خیالپردازی شخصی او به همراه ترکیب‌های هندسی تغییر شکل یافته به صورت خورشید سیاه و مرده در یک منظره فضایی کیهانی، باقی ماند.» (۳)

تابلوی «آن یکی که قرمز است» یا «آن سرخه» که یکی از جسورانه‌ترین، بدیع‌ترین و از نظر ترکیب بندی، محکم‌ترین آثار داو است، می‌تواند نشانه و مصداق انتزاعی‌ترین آثار هنرمند به حساب آید. خورشید گرد سیاه رنگ بر روی دو سطح ستون مانند قرمز رنگ، میخکوب شده و توسط آن‌ها نگهداشته می‌شود؛ و قهوه‌ای وسط آن، به شکل شهابسنگی سرگردان در دل آسمان تیره، یکنواختی سنگین آن





با هنر عامه‌پسند و نقاشی‌های چشم‌فریب آمریکایی نرسده نوزدهم و کولازها و جفت و جورکاری‌های داداییست‌ها دارند. او از فعالیت‌های داداییست‌های نیویورک یعنی مارسل دوشان (۱۸۸۷-۱۹۶۸)، من ری (۱۸۹۰-۱۹۷۷)، و «پیکابیا» (۱۸۷۹-۱۹۵۳)، در سال‌های جنگ اول جهانی مطلع بود. کولازهای خود او از منظره‌های ساخته شده از اجزای طبیعی، ماسه، گوش ماهی، شاخ و برگ درختان، به شیوه جفت و جور کاری‌های هنر عامه‌پسند تا کاغذهای چسباندنی طنزآمیز در نوسان بودند. تابلوی «ماهگیری» که در سال ۱۹۲۵ از چند تکه چوب ماهیگیری و آستین‌های پیراهن کتانی ساخته شد، اثری است که بیشتر با پیروی از سنت آمریکایی، هنر سده نوزدهم را دنبال می‌کند و به ساختمان‌های «جوزف کورتل» (بیکره‌ساز آمریکایی ۱۹۰۳-۱۹۷۲) و پیراهن‌های غول‌آسا و ساختمان‌های نرم «کلیس اولدنبرگ» (نقاش و بیکره‌ساز متولد ۱۹۲۶) می‌رسد. (۴)

● پاورقی‌ها:

- ۱- پاکباز، رویین، دایرة المعارف هنر، چاپ اول (انتشارات فرهنگ معاصر، ۱۳۷۸)، ص ۲۱۲.
- ۲- آرناسن، ه. ی.، تاریخ هنر نوین، ترجمه محمدتقی فرامرزی، چاپ اول (نشر زرین و نگاه ۱۳۶۷)، ص ۳۹۱.
- ۳- آرناسن، ه. ی.، تاریخ هنر مدرن، ترجمه مصطفی اسلامی، چاپ اول (نشر آگاه ۱۳۷۵)، ص ۳۵۳.
- ۴- ک. تاریخ هنر نوین، ص ۳۹۰.

برده «شکل انتزاعی آسیاب» گرچه از نظر سادگی و قدرت بیان به میزان چشمگیری، با «آن سرخه» تفاوت دارد، اما خود از جمله آثار موفق و پویای داو است. عناصر و ضمایم چشم‌انداز آسیاب به سطوح کوچک و بزرگ رنگی تبدیل شده‌اند و با همدیگر ارتباط قابل پذیرشی را ایجاد می‌کنند، هرچند که تقارن و مرکز نهایی قسمت بالا، اندکی بر ذهن مخاطب سنگینی می‌کند و برخلاف تقارن به ظاهر بارز تابلوی پیشین (آن سرخه) منتفی نشده یا شکل منطقی پیدا نکرده است. همچنین تیره روشنی‌ها و خاکستری‌های شیاری هاشورگونه این قسمت، احساس نوعی حجم استوانه‌ای به ذهن القاء می‌کند که با سطوح تخت و دوبعدی قسمت‌های پایین، تضاد و ناهمگونی پیدا می‌کند. شاید به دلیل همین موارد است که قسمت پایین تابلو در مقایسه با قسمت بالایی آن، ارتباط و تناسب بهتر و پخته‌تری را نشان می‌دهد و قسمت بالایی در مقایسه با نیمه دیگر، این تناسب و همگونی را نشان نمی‌دهد.

«یک جنبه از دستاوردهای داو، که در سال‌ها و دهه‌های بعد، مورد ارزیابی مجدد قرار گرفت، کولازهایی است که عمدتاً در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۲۹ آفریده بود او از مراحل تکامل کولاز کویستی خبر داشت، ولی تلاش‌های خودش و جوهر مشترک فراوان